معدن‌المعانی، ملفوظات احمد بن یحیی منیری

(معرفی محتوا، سبک و فواید ادبی آن)

دکتر مسعود جعفری جزی[*]

لیلا شوقی[**]

چکیده

معدن‌المعانی از متون عرفانی قرن هشتم هجری و مهم‌ترین مجموعه از ملفوظات احمدبن یحیی منیری از عارفان بزرگ شبه‌قارهٔ هند است که یکی از شاگردان او، به نام زین بدر عربی، در صحبت شیخ شنیده و آن را گردآوری کرده است. در این گفتار، پس از شرح مختصری از احمدبن یحیی منیـری، بـا معرّفـی اجمالی معدن‌المعانی، بعضی از فواید زبانی آن را نیز یادآوری خواهیم کرد. این کار درحد خود می‌توانـد بعضی از کلمات و تعبیرات رایج در حلقه‌های درس و گفت‌وگوی مشایخ صوفیه را در بخش‌هایی از هنـد قرن هشتم معرّفی کند و از این جهت پیش روی کسـانی کـه مـی‌خواهنـد گسـترهٔ زبـان فارسـی را در شبه‌قارهٔ هند جست‌وجو کنند، چشم‌انداز تازه‌ای بگشاید و هم زبان گفت‌وگو در حوزه‌هـای فرهنگـی آن نواحی را نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: معدن‌المعانی، احمدبن یحیی منیری، نثر فارسی در هند، ملفوظات.

---

*. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی.

**. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی.

درآمد

از قرن هفتم هجری بدین‌سو، در شبه‌قارهٔ هند، به زبان فارسی آثاری به وجودآمده است که در شعر، دیوان و منظومه‌های امیرخسرو دهلوی (وفات: ۷۲۵) و در نثر لوایح حمیدالدین ناگوری (وفات: ۶۷۸) و ملفوظات نظام‌الدین اولیاء (وفات: ۷۲۵) از نمونه‌های معروف آنهاست. آنچه از شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری (وفات: ۷۸۲) باقی است، مجموعه‌ای است که هر یک از جنبهٔ موضوع، محتوا، سبک و زبان قابل توجه است. در این‌جا، ما با اشاره‌ای به زندگی منیری و آثار او به تناسب مقاله، به خاصه‌های زبانی معدن‌المعانی پرداخته‌ایم.

شرح حال منیری

شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری از عارفان بزرگ شبه‌قارهٔ هند در قرن هشتم هجری است. وی در قریهٔ منیر[۱] از بلاد بهار هند متولّد شد[۲] و از همان دوران کودکی به فراگیری علوم ادبی و لغت پرداخت. او خود می‌گوید: «در ایّام خوردگی[۳] چندین کتاب‌ها مرا یاد گیرانیده‌اند؛ چنان‌که مصادر[۴] و مفتاح‌اللغات[۵] و جز آن دیگر کتاب‌ها» (منیری، باب ششم، ص۳۹)[۶]. او تحصیل علوم دینی را نیز از دورهٔ نوجوانی آغاز کرد. گفته‌اند: «چون به بلاغت رسید و در علوم دین مشغول شد، علوم دین به کمال حاصل کرد» (شاه شعیب فردوسی، ص۱۳۱) و سپس

---

۱. منیر قریه‌ای است در غرب شهر پتنه (پتنا)، پایتخت استان بهار که در شمال شرقی هند قرار دارد. (سید مطیع الامام، ص۲۸؛ محدث دهلوی، ص۲۳۱؛ حجتی، ص۱۵۰۸؛ سبحانی، ص۲۴۷). در تلفظ این واژه اختلافاتی وجود دارد که در اینجا با توجّه به ظرفیت مقاله از بیان اختلافات خودداری می‌کنیم. (برای دیدن اختلافات، رک: سید مطیع الامام، ص۲۷؛ ابراهیم قوام فاروقی، ص یازده؛ شهریار نقوی، ص ۶۲؛ دهخدا، ذیل واژه «منیری»؛ فیضی سرهندی، ج ۱، صفحه ه؛ *Sadeqi*; p. 390).

۲. تاریخ تولّد شیخ دقیقاً معلوم نیست؛ امّا برخی از آثار متأخّر، آن را در سال ۶۶۱ ق/ ۱۲۶۳ م نوشته‌اند (رک: رضوی برق، ص۵۴؛ قاسمی شمسی، ج۱، ص ۲۰؛ صباح‌الدین عبدالرحمن، ص ۳۳۹؛ حسنی، ج ۲، ص ۸؛ رضوی، ج۱، ص۲۷۷؛ سبحانی، ص۲۴۷؛ انوار احمد، ص۸۳؛ منزوی، ج۲، ص۸۲۴).

۳. «خوردگی» به معنای «خردی» در متون آن دوره به کار می‌رفته است. در متن مقاله دربارهٔ آن سخن گفته‌ایم.

۴. چنانکه از گفتهٔ مؤلّف برمی‌آید کتابی است در لغت که در دورهٔ نوجوانی او در حوزه‌های فرهنگی هند تدریس می‌شده است. در منابع کتب لغت آثار متعددی با نام مصادر (المصادر) آمده است. احتمال می‌رود که کتاب مورد نظر در اینجا، *المصادر* زوزنی (وفات: ۴۸۶ق) یا ابوالفضل احمد میدانی (وفات: ۵۱۸ق) باشد (رک: حاجی خلیفه، ج۲، ص۱۷۰۳).

۵. مؤلف این کتاب را نشناختیم.

۶. شمارهٔ صفحات نسخه بر اساس شماره‌گذاری ماست.

رهسپار شهر سنارگاؤن[۱] شد و به فراگیری علوم مختلف دینی و دانش‌های متداول عصر خود همچون قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، منطق و تا حدودی فلسفه و ریاضیات پرداخت. در سال ۶۹۰ق، به زادگاه خود بازگشت و پس از چندی، در جستجوی مرشدی حقیقی و روحانی راهی دهلی شد. در این سفر به خدمت نظام‌الدین اولیاء[۲] رسید؛ امّا ظاهراً میان آنها رابطهٔ ارادتی پیش نیامد[۳]، وقتی به حضور خواجه نجیب‌الدین فردوسی[۴] راه یافت، دست ارادت به او داد و خواجه نیز وصیت‌نامه، خرقه و تبرّکات دیگر به او داد و روش طریقت را به او تلقین کرد و بدین ترتیب شیخ در جرگهٔ پیروان فرقهٔ فردوسیه[۵] درآمد.

چندی نگذشت که با اجازهٔ مرشد خود از دهلی راهی زادگاه خود، منیر شد. چند منزلی را طی کرده بود که خبر وفات شیخ خود را شنید و می‌خواست برگردد؛ امّا بنابر وصیت شیخ نجیب‌الدین[۶] به راه خود ادامه داد. چون آوازهٔ مقام عرفانی شیخ به سلطان محمدبن تغلق (حکومت: ۷۲۵-۷۵۲ق)، حاکم وقت دهلی، رسید به کارگزار خود فرمان داد که «برای او خانقاهی بسازد و قریهٔ راجگیر را وظیفهٔ فقرای خانقاه گرداند»[۷] (همو، ص۱۳۴). آثاری که به شیخ نسبت داده شده است و از جمله ملفوظات او که پس از این دربارهٔ آن سخن

---

۱. سُنارگاون یا سونارگانو که نام قدیم آن «سبرناگرام» بوده است، نام شهری است در بنگال که اکنون به ویرانه‌ای تبدیل شده است (رک: سید مطیع الامام، ص۵۳؛ *گنجینه بهارستان*، ذیل «شهر داکه»، ص۸۱؛ Irfan Habib، نقشه 11A و 13A).

۲. محمدبن احمدبن‌دانیال‌بن‌علی بخاری، از خلفای نامدار شیخ فریدالدین گنج‌شکر در سال (۶۳۴ ق) متولد شد. او بنیانگذار فرقهٔ نظامیه از شاخه‌های سلسلهٔ چشتیه بود. در زمان او فرقهٔ چشتیه، در هند رواج گسترده‌ای یافت. وی در سال (۷۲۵ ق) درگذشت (رک: حسن سجزی دهلوی، ص پانزده؛ لعلی بدخشی، ص۳۴۱).

۳. گفته‌اند که شیخ نظام‌الدین دربارهٔ او گفت: «سیمرغی است نصیب دام ما نیست.» (شاه شعیب فردوسی، ص۱۳۲) و ظاهراً با این سخن به شیوهٔ رفتار و خلق و خوی متفاوت شیخ اشاره کرده است.

۴. شیخ نجیب‌الدین فردوسی (وفات: ۷۳۳ ق)، مرید شیخ رکن‌الدین فردوسی است. (محدث دهلوی، ص۲۳۰؛ غلام غلام سرور لاهوری، ج۲، ص ۲۸۷).

۵. فردوسیه در اصل یکی از شاخه‌های جداشده از سهروردیه است. گفته‌اند خواجه رکن‌الدین فردوسی (وفات: ۷۳۴)، مرید خواجه بدرالدین سمرقندی، آن را در هند بنیاد نهاد. این سلسله نسبت روحانی خود را به شیخ سیف‌الدین باخرزی (وفات: ۶۵۸ ق) یکی از مریدان بزرگ شیخ نجم‌الدین کبری (وفات: ۶۱۸) می‌رساند. مرکز مهم فردوسیان در هند، شهر بهار بوده است و شیخ شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری سهم به‌سزایی در گسترش این سلسله در آن خطه داشته است. (رضوی برق، ص ۳۸؛ غلام سرور لاهوری، ج۲، ص ۲۸۶؛ رضوی، ج ۱، ص ۲۷۴ - ۲۷۶)

۶. اگر در راه چیزی بشنوید، بازنگردید.» (شاه شعیب فردوسی، ص ۱۳۲)

۷. شیخ تمایلی به پذیرش این هدایا نداشت؛ ولی در اثر اصرار زیاد مجدالملک به اکراه پذیرفت؛ در همین حال همواره همواره به دنبال فرصتی برای پس فرستادن آن بود. این فرصت در سال ۷۵۳ق/ ۱۳۵۲م فراهم شد. صاحب *مناقب‌الاصفیاء* می‌نویسد: «بعده چون سلطان وفات یافت، جلوس سلطان فیروز شد، دیه را ترک داد» (همو، ص ۱۳۵).

خواهیم گفت، حاصل همین روزهاست.

سرانجام شیخ در سال (۷۸۲ق) و در شهر بهار درگذشت. وقایع پانزده یا شانزده ساعت آخرین روز حیات او را مرید خاص او، زین بدر عربی، در رساله‌ای موسوم به «*وفات‌نامه*» گزارش کرده است.[۱]

آثار باقیمانده از منیری گوناگون است، و به طور کلی آنها را می‌توان به چهار بخش تقسیم کرد[۲]:

الف) تألیفات

تنها اثر تألیفی که از شیخ باقی مانده است، کتاب *مطالب‌الطالب*[۳] است که آن را به ترغیب یکی از مریدانش موسوم به قاضی اشرف‌بن رکن نوشته است. این کتاب شرحی است بر *آداب‌المریدین*[۴] ابوالنجیب سهروردی (وفات: ۵۶۲ ق) و در میان سال‌های (۶۶۵ - ۷۶۶ق) تألیف شده است.

ب) مکتوبات

مکتوبات یا نامه‌های شیخ شامل مطالب عرفانی و توصیه‌های دینی است که او خطاب به

---

۱. از جملهٔ تحقیقات انجام‌شده در باب منیری دو کتاب حائز اهمیت است. نخست کتابی با عنوان *شیخ شرف‌الدین احمدبن یحیی ی منیری و سهم او در نثر متصوّفانهٔ فارسی* تألیف مطیع‌الامام است که در سال ۱۳۷۲ ش/ ۱۹۹۳ م در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان منتشر شد. و دوم کتاب *The Way Of A Sufi Sharafuddin Maneri* تألیف Paul Jackson است که در سال ۲۰۰۹ م در دهلی به چاپ رسید. این دو اثر به طور مفصّل به شرح احوال و زندگی شیخ، و به بیان اختلافات و بررسی آنها در آثار مختلف پرداخته‌اند. ما نیز در بیان شرح حال منیری به این دو کتاب توجّه داشته‌ایم.

۲. سخن گفتن دربارهٔ هر جزء از زندگی و آثار شیخ منیری جای بحث و جستجو دارد. ما در همهٔ موارد ناگزیر به رعایت اختصار بوده‌ایم.

۳. نام کامل این کتاب *مطالب‌الطالب فی شرح آداب‌المریدین* است. بخشی از این کتاب با عنوان *شرح آداب‌المریدین* در سال ۱۳۲۲ ق در پتنه به چاپ رسیده است.

۴. *آداب‌المریدین* اثری است عرفانی به زبان عربی که از مهم‌ترین تصنیفات سهروردی و مبنای کار او در تألیف *عوارف‌المعارف* است. *آداب‌المریدین* بارها به زبان فارسی ترجمه و شرح شده است. نخستین ترجمهٔ آن در بخشی از کتاب *اورادالاحباب و فصوص الآداب* تألیف بوالمفاخر سیف‌الدّین یحیی باخَرزی (۵۸۶ ـ۶۵۹ق) است. دومین ترجمهٔ آن متعلق به عمر بن محمّد بن احمد شیرکانی در قرن هشتم است که در سال ۱۳۶۳ به کوشش نجیب مایل هروی در تهران به چاپ رسیده است. سومین ترجمهٔ کتاب به دست محمّد یوسف حسینی، ملقّب به گیسودراز (از مشایخ چشتیه) انجام شده است. گیسودراز این کتاب را چهار بار به فارسی ترجمه کرده است که آخرین ترجمهٔ آن، به همراه شرحی بر آن در حیدرآباد در ۱۳۵۸ به چاپ رسیده است (رک: *سهروردی*، ص۲۷-۳۹).

مریدانش نوشته است و عبارتند از:

۱. *مکتوبات صدی* (صد مکتوب): جامع زین بدر عربی (سال ۷۴۷ ق).

۲. *دویست و چند مکتوب* (مکتوبات دوصدی): فراهم‌آوردهٔ اشرف‌بن رکن (سال ۷۶۹ق).

۳. *مکتوبات بیست‌وهشت* (مکتوبات جوابی): جامع حسین‌بن معز بلخی (سال ۸۰۳ق).

۴. *فواید رکنی*: خلاصه‌ای از مکتوبات سه‌گانهٔ پیشین که به وسیلهٔ شیخ شرف‌الدین و به خواست یکی از مریدان او و به نام رکن‌الدین انتخاب شده است.

ج) رسائل

نویسندگان احوال شیخ مجموعاً سیزده رساله (کتاب مختصر) به او نسبت داده‌اند که از نظر موضوع سه دسته‌اند:

۱. در تصوف: *ارشادالسالکین*، *مرآةالمحقّقین*.

۲. اذکار، اوراد و وصایایی برای مریدان: *ارشادالطالبین*، *رسالهٔ اوراد*، *رساله در هدایت حال*، *رساله در ذکر*، *رسالهٔ مکتیه*، *رسالهٔ وصول الی اللّه*، *عقاید شرفی*، *فوایدالمریدین*.

۳. در جواب پرسش‌های مریدان: *اجوبهٔ خرد*، *اجوبهٔ کلان*، *اشارات*.

د) ملفوظات

ملفوظات شیخ به کوشش سه تن از مریدان شیخ جمع و تنظیم شده‌اند:

معدن‌المعانی: که معرفی اجمالی آن موضوع اصلی این مقاله است و به صورت جداگانه معرفی می‌شود؛ *خوان پرنعمت*: تاریخ ثبت مجالس (۱۵ شعبان ۷۴۹ تا آخر شوال ۷۵۱)؛ *بحرالمعانی*: تاریخ ثبت مجالس (از اوایل شعبان ۷۵۷ تا صفر ۷۶۰)؛ *گنج لایفنی*: تاریخ ثبت مجالس (۷ ربیع‌الاول ۷۶۰ تا ۱۰ ذی‌الحجه ۷۶۰)؛ *مخ‌المعانی*: (بدون تاریخ ثبت مجالس)؛ *راحت‌القلوب* (ضمیمهٔ وفات‌نامه): (بدون تاریخ ثبت مجالس): (زین بدر عربی).

مونس‌المریدین: تاریخ ثبت مجالس (۲۱ شعبان ۷۷۴ تا محرم ۷۷۵) : (صلاح مصلح داود خانی)، *مغزالمعانی*: (بدون تاریخ ثبت مجالس)؛ *اسباب النجات لفرقة العصاة*: (بدون تاریخ ثبت مجالس): (اشرف‌بن رکن).

ملفوظ‌الصفر: تاریخ ثبت مجالس: (۲۳ صفر ۷۶۲ تا ۱۵ جمادی‌الآخر ۷۶۳) : (بدون نام تدوین‌کننده).

ملفوظات، معدن‌المعانی: در قرن هفتم و هشتم، آثار فراوانی با موضوع عرفان و تصوف در شبه‌قارهٔ هند به وجود آمده‌اند که ازجملهٔ آنها، مجموعه‌هایی است با نام ملفوظات.[1] احتمالاً از زمانی که نظام مراد و مریدی به وجود آمده است، مریدان و پیروان مشایخ تصوف، به منظور حفظ و پاسداری از اندیشه‌ها و سخنان پیران خود و ترسیم کردارها، رفتارها و منش‌های آنان، به ثبت حکایات و توصیف مجالس درس و وعظ آنان اقدام می‌کردند. آثاری که اینگونه و با این هدف شکل گرفته‌اند، با نام‌های مختلف مناقب، مقامات، سیره و مجلس شهرت یافته‌اند و شاید بتوان گفت که همه به نوعی یادآور مجموعه‌های حدیث و سیرةالنبی‌هایی هستند که از صدر اسلام بدین سو، در بیان گفتار و احوال و رفتار پیامبر^(ص) نوشته می‌شد. از زمرهٔ همین آثار بود آنچه «ملفوظات» گفته می‌شد.

ملفوظات [جِ ملفوظ، ملفوظه]، در اصطلاح به مجموعه‌ای از گفتارهای مشایخ صوفیه گفته شده است که روزانه به وسیلهٔ مریدان نوشته شده و تنظیم و ترتیب یافته است. این مجموعه‌ها به لحاظ ادبی، دینی، فرهنگی، تاریخی و... اهمیّت به‌سزایی دارند؛ زیرا علاوه بر اینکه شامل بسیاری از اشعار، حکایات، آیات و اشارات قرآنی، احادیث متداول در میان صوفیه و نقل‌قول‌های بزرگان و صوفیان پیشین هستند، اطّلاعات ارزشمندی را نیز در حوزهٔ مسائل دینی، تاریخی، فرهنگی، و احیاناً اجتماعی و اقتصادی عصر مؤلّف دربرمی‌گیرند.

تدوین ملفوظات به دو طریق انجام می‌گرفت: نخست، سخنان شیخ روزبه‌روز، و به ترتیب زمانی، با ذکر تاریخ نوشته می‌شد؛ دوم، سخنان شیخ پس از وفات او فراهم می‌آمد و طبعاً با شرح حال، تعالیم، کرامات و ریاضات درمی‌آمیخت و لزوماً آن ترتیب زمانی را نداشت؛ امّا گفتارهای شیخ را به همراه داشت. به عنوان نمونه برای نوع دوم می‌توان به کتاب *حالات و سخنان شیخ ابوسعیدبن ابوالخیر نوشتهٔ* جمال‌الدین ابوروح،

---

۱. در خراسان بنابه قراین موجود، مریدان مجالس مشایخ و صوفیان را ثبت می‌کردند و ما حداقل از زمان ابوسعید ابوالخیر (وفات: ۴۴۰ ق) از این نوع مجالس آگاهی داریم.

نبیرهٔ شیخ، اشاره کرد.

آثار دستهٔ نخست از آنجا که مستقیماً و بی‌فاصله نوشته می‌شد و گاهی نیز در پایان، شیخ آنها را از نظر می‌گذراند و درستی آنها را تأیید می‌کرد، از اعتبار بیشتری نسبت به آثار دستهٔ دوم برخوردار بودند. ملفوظات شناخته‌شدهٔ صوفیان هند برحسب تاریخ انعقاد مجالس تنظیم شده‌اند؛ مانند *فوایدالفؤاد* (مجموعه سخنان شیخ نظام‌الدین اولیاء) و یا برحسب موضوع، مانند *معدن‌المعانی* (مجموعه سخنان شیخ شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری) و گاهی نیز در نقل ملفوظات شیخ ترتیبی رعایت نشده است؛ مانند *احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار*[۱].

تهیّهٔ ملفوظات در شبه‌قارهٔ هند، روش معمول صوفیان چشتیه بوده و ما چیزی از این نوع، دربارهٔ مشایخ پیش از آنها نمی‌شناسیم. چشتیان بر این عقیده بودند که کیفیتی که در ضمن سخنرانی در مجالس به مریدان دست می‌دهد، از این طریق قابل انتقال است (محموده هاشمی، ص۱۷۴).

در قرن هشتم، میل به ثبت مجالس افزایش یافته و مجموعه‌هایی مانند «احسن‌الاقوال» (سخنان شیخ برهان‌الدین غریب) و «جوامع‌الکلم» (سخنان محمد گیسودراز) پدید آمده است[۲]. علت قوّت این تمایل، ظاهراً، نیاز به فراهم آوردن اطلاعاتی دربارهٔ اولیای پیشین طریقهٔ چشتیه تا زمان شیخ نظام‌الدین اولیاء بود. و گفته‌اند جعل آثار مشایخ (به‌ویژه آثار شیخ نظام‌الدین اولیاء و اسلافش) شیخ نظام‌الدین را بر آن داشته بود تا مریدش، امیرحسن سجزی، را به تحریر سخنان خود ترغیب کند. تدوین ملفوظات که با تبعیت از کار مریدان شیخ نظام‌الدین اولیاء انجام گرفت، به‌تدریج، به یکی از سنّت‌های خانقاهی تبدیل شد (رضوی، ج۱، ص ۲۷۴ - ۲۹۱).

در سلسلهٔ فردوسیه نیز به پیروی از همین سنّت، مریدان به جمع‌آوری گفتارهای مشایخ خود پرداختند و معدن‌المعانی از جملهٔ ملفوظات مهم فرقهٔ فردوسیه است که در این گفتار به بررسی آن می‌پردازیم.

---

۱. ناصرالدین عبیدالله احرار (۸۰۶ - ۸۹۵ ق) از مشایخ مشهور طریقهٔ نقشبندیه در خراسان، و مراد جامی، شاعر معروف، است. مجموعهٔ ملفوظات او توسط عبدالاوّل نیشابوری (وفات: ۹۰۵ق) گردآوری شده و در سال ۱۳۸۰ به کوشش عارف نوشاهی به چاپ رسیده است.

۲. برای آگاهی از ملفوظات دیگر در شبه‌قارهٔ هند، رک: صافی، ص۶۳-۶۴؛ حسن سجزی دهلوی، ص بیست‌وچهار؛ سید مطیع‌الامام، ص۲۲۸-۲۳۰.

معدن‌المعانی: زمان تألیف و تدوین کتاب

معدن‌المعانی اوّلین و مهم‌ترین مجموعهٔ ملفوظات شیخ شرف‌الدین احمدبن یحیی منیری است (ما در این‌جا او را مؤلف می‌نامیم) که یکی از مریدان خاص و مستقیم او، زین بدر عربی، آن را گردآوری کرده است. جامع به تاریخ انعقاد مجالس هیچ‌گونه اشاره‌ای ندارد و زمان گردآوری و تدوین آن نیز مورد اختلاف است. نامبرده در آغاز «*خوان پر نعمت*» یا همان جلد دوم *معدن‌المعانی* (نسخهٔ خطی ش۲۹۷۰، موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، ص۱) می‌نویسد:

> «بعد از اتمام جلد اول هم از ملفوظ مخدوم، که نامش *معدن‌المعانی* شده است، از پانزدهم ماه شعبان سنه تسع و اربعین و سبع‌مائه تا آخر ماه شوال سنه احدی و خمسین [و] سبع‌مائه، [آنچه] در سمع قاصر و فهم کامل [ظ: ناکامل] رسید به اعانت و عنایت توفیق الهی، چه عبارت و چه معنی آن، در طی کتابت آورده شد تا اهل را از مطالع [ظ: مطالعهٔ] آن مددی و معونتی در کار پیدا آید و نااهل را رغبتی و حرکتی روی نماید و هر درمانده‌ای که محتاج کار دین بود، بدین حبل متین چنگ درزند و هر صاحب تفرقه نعمت جمعیتی برگیرد که این **خوانی** است **پر نعمت** و جهانی است پر از آثار رحمت.
>
> گر جهانی برخورد زین **خوان پرنعمت** مدام
>
> زین مسکین را بس است گر ریزه‌ای بخشد از آن»

کسانی که دربارهٔ آثار شیخ سخن گفته‌اند، از این عبارت دریافت متفاوت داشته‌اند: مطیع‌الامام زمان تدوین *معدن‌المعانی* را پیش از سال ۷۴۹ق و «خوان پر نعمت» را ملفوظ دوم شیخ می‌داند و بر این است که هرمان اته و ادوارد سخو، تدوین‌کنندگان فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ بودلین، به سهو «خوان پر نعمت» را نسخه‌ای از *معدن‌المعانی* دانسته‌اند (سید مطیع‌الامام، ص۲۱۰)؛ و باستانی راد در یادداشت خود بر یکی از نسخه‌های *معدن‌المعانی* (نسخهٔ خطی، ش۲۹۷۰، موجود در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، گ۱)، «*خوان پر نعمت*» را جلد دوم *معدن‌المعانی* دانسته و بر اساس آن سال ۷۴۹ تا ۷۵۱ ق را زمان گردآوری *معدن‌المعانی* گفته است؛ و دبیران زمان تدوین *معدن‌المعانی* را ۷۴۶ ق آورده است و خوان پر نعمت را ضمیمهٔ *معدن‌المعانی* و زمان گردآوری آن را سال ۷۴۶ تا ۷۵۱ دانسته است[1] (دبیران، ج۱، ص یازده).

---

۱. از آنجا که منبع ذکر این تاریخ در *شرفنامهٔ منیری* مشخص نشده است، نمی‌توان به طور قطع آن را پذیرفت.

نگارنده با توجه به متن «خوان پر نعمت»، که عباراتی از آن را پیش از این آوردیم، نظر مطیع‌الامام را مرجح می‌داند.

ساختار کتاب: *معدن‌المعانی* در ۶۳ باب تدوین شده است؛ امّا از آنجایی که تعداد و تاریخ مجالس در آن مشخص نشده است، نمی‌توان به طور دقیق گفت که هر باب حاوی چند مجلس است. ساختار بیرونی کتاب نشان‌دهندهٔ آن است که جامع، سخنان شیخ را در موضوعات مختلف و در ۶۳ باب گرد آورده است و هر باب را به موضوعی اختصاص داده است و از همین‌رو ترتیب مجالس و ذکر تاریخ انعقاد آنها را لازم ندیده است.

مطالب *معدن‌المعانی* بر پایهٔ پرسش و پاسخ شکل گرفته است، یعنی بعد از آنکه موضوع مشخصی در حوزهٔ دین و تصوف مطرح می‌شود، بعضی از حاضران، سؤالاتی می‌کنند و شیخ در جواب آنان توضیحاتی می‌دهد، و غالباً موضوعات فرعی مرتبط با بحث نیز پیش می‌آید.

اسامی بسیاری از افرادی که در مجالس شیخ حاضر می‌شدند و سؤالاتی می‌پرسیدند، مشخص شده است و در متن ملفوظات در جای خود به این نام‌ها اشاره شده است. در مواردی نیز جامع تنها به ذکر «عزیزی عرض داشت» یا «حاضری عرض داشت» بسنده می‌کند.

زین بدر عربی، جامع، به نوعی نقش «مجلس‌گوی» را نیز بر عهده دارد و گاه اتفاقاتی را که در زمان برگزاری مجالس روی می‌دهد گزارش می‌کند، از جمله در باب اول (ص ۶) می‌آورد:

> «و در مجلس شریف، وقت نماز پیشین بود که هندوی هشتایک‌ساله، کم‌وبیش، بیامد، بندگی مخدوم را التماس کرد تا مسلمان شود. بندگی مخدوم کلمهٔ شهادت او را تلقین کرد. او کلمهٔ شهادت بگفت، مسلمان شد. اَلْحَمْدُ لله، عَلَی ذٰلِک».

و گاه نیز گزارشگر فضای روحانی مجلس می‌شود:

> «چون بندگی مخدوم بر این حرف رسید، اندوه و تأسّف نمود و تمامت مجلس را اندوهی و آب دیده پیدا شد» (منیری، ص۱۵۲).

شیوهٔ کار نشان می‌دهد که مؤلّف کتاب مطالب را به‌گونه‌ای ترتیب داده است که مباحث نظری آن، موجب خستگی مریدان نباشد و با طرح اشعار و حکایات مناسب، از سختی و خشکی بحث کاسته است. بیشتر این اشعار از سنائی، عطار، نظامی، سعدی و

به‌ویژه از سنائی است و گویی ذهن منیری با اشعار او انسی عمیق دارد.[۱]

حکایت‌ها و قصه‌های کتاب بیشتر از کتب دینی و عرفانی است. داستان‌هایی همچون داستان سجدهٔ ملایک بر آدم، اصحاب کهف، پسران یعقوب، سلیمان و هدهد و حکایت‌هایی از جنید و بوسعید و بایزید که صورتی از آنها را در کتب قصص انبیا و طبقات صوفیان می‌توان دید.

علاوه بر اشعار و حکایات متعدّد، گفتارها با آیات و احادیث و نقل‌قول‌های بزرگان طریقت و شریعت درآمیخته و مؤلّف با شگردی استادانه به‌گونه‌ای اثر خود را با این استشهادات همراه می‌کند که خواننده در خوانش خود، نه تنها هیچ نوع گسستگی را احساس نمی‌کند، بلکه پیوند دقیق معنایی این عناصر را نیز با مباحث درمی‌یابد. آشنایی عمیق نویسنده با زبان فارسی و عربی باعث شده است که وی با مهارتی تمام، فارسی و عربی را با هم پیوند دهد و حتی گاهی عبارات عربی را به جای یکی از اجزای جمله در زبان فارسی به کار برد و در بسیاری از موارد، جدا از تفاوت‌های آشکار سبکی و زبانی و نوع کتاب، شیوهٔ کار نجم رازی را به یاد می‌آورد، برای نمونه:

در نقش مضاف‌الیه:

> «می‌گویند مسلمانم و یا مؤمنم؛ خبر از آن ندارند که چیست. پنداری بیش نیست که می‌گویند: ما کاری می‌کنیم. این پندار در وقت ندای «فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدیدٌ [ق: ۲۲]» [و[لی] ما پرده‌ات را [از جلوی چشمانت] برداشتیم و دیده‌ات امروز تیز است] پدید آید» (ص ۱۴).

محتوا

موضوعات اصلی *معدن‌المعانی* در حوزهٔ شریعت، طریقت، کلام، فقه و حدیث است. و از آنجا که مسائل در حضور جمع مریدان مطرح می‌شده، به نوعی نمودار طرز تفکّر و روش تربیتی شیخ و حال و هوای فرهنگی عصر است.

---

۱. از آنجا که مؤلّف با شعر و علوم ادبی آشنایی داشته است، می‌توان احتمال داد که تعدادی از آنها، از سروده‌های خود او باشد. در *ریاض‌العارفین* (ص ۱۸۲) این رباعی به او نسبت داده شده است:

روی سیه و موی سپید آوردم — چشمی گریان قدی چو بید آوردم
چون خود گفتی که ناامیدی کفر است — فرمان تو بردم و امید آوردم

عناوین ۲۴ باب نخست کتاب به اختصار چنین است: اثبات وجود حـق و وحـدانیت او؛ ایمان و شرک و کفر؛ معرفت ذات و صفات حق؛ متشابهات؛ علم شریعت و طریقت؛ تفسـیر قرآن و حفظ آن و ذکر احادیث رسول؛ در ذکر نبوت، معراج، زیـارت قبـر رسـول؛ هجـرت رسول و اعمام و اصحاب؛ فضل اصحاب بر جمیع مؤمنان، فضل این امّت بر جمیع امـم، در مناقب عایشه؛ طهارت؛ صلات؛ صوم؛ حج و جهاد؛ اوراد و ادعیه و صلات نفل؛ ذکر؛ پیری و مریدی؛ راست کردن مرید؛ حلق و قصر و فرق و ارسال؛ اولیای حـق؛ نظـر بـاطن بزرگـان؛ شجرهٔ پیران و شفیع آوردن ایشان در حاجات؛ مجاهده؛ بیزاری از نفس.

موضوعات مطرح شده در این ۲۴ باب را می‌توان در سه بخـش کلّـی ۱. شـریعت ۲. طریقت ۳. علم کلام تقسیم کرد.[۱]

شاید اشاره به کتاب‌هایی که در این مجالس به عنوان «سبق» خوانده شده است، یـا مؤلّف در سخنان خود مطالبی را از آنها نقل می‌کند نیز، به نوعی نشان‌دهندهٔ آبشخورها و سرچشمه‌های فکری نویسنده در این کتاب باشد. از مهم‌ترین این کتاب‌ها می‌توان بـه آثار سهروردی مانند: *آداب‌المریدین* و *عوارف‌المعارف* اشاره کرد. از آنجا که مؤلّـف پیـرو طریقتی است که از فرقهٔ سهروردیه منشعب شده است، می‌توان وجوه مشترکی را میـان مطالب این کتاب‌ها و متن دریافت.

همچنین مؤلّف بارها از آثار عین‌القضات، از جمله *مکتوبات* و *تمهیدات* وی بهره برده اسـت. او در باب بیستم (ص ۱۵۶) مطلب مستقلی در بیان مناقب عین‌القضات می‌آورد و می‌گوید:

> «او را هم در صغر حال، حق، تعالی، چندان معـانی بخشـیده و هرچـه در مکتوب خود نبشته است، آن جمله از حال و مشاهدهٔ خـود نبشـته اسـت و از ذوق و یافت خویش خبر داده».[۲]

بعد از آثار سهروردی و عین‌القضات، به نظر می‌رسد، *احیاءعلوم‌الدین* غزالی، *روح‌الارواح* سمعانی و *فوائدالفؤاد* شیخ نظام‌الدین اولیاء بیشترین تأثیر را بر منیری داشته‌اند.

علاوه بر اینها می‌تـوان بـه کتـاب‌هـای *شـرح التعـرف* کلابـادی، *کشـف المحجـوب* هجویری، *البدایه و النهایه* صـابونی، مختصـر *عقایـد* نسـفی، *لوامـع* قاضـی حمیدالـدین

---

۱. به دلیل حجم مقاله، ما به همین اندازه بسنده کرده‌ایم وگرنه اشاره‌ای به بعضـی از اجـزای کتـاب، مـی‌توانسـت تازگی‌های آن را بیش از این نشان دهد.

۲. این حسن ظنّ منیری به عین‌القضات و نقل مطالب فراوان از آثار او، بیانگر اهمیّت عین‌القضات نزد اوست.

ناگوری، *تذکرة‌الاولیای* عطار نیشابوری و همچنین کتاب‌هایی که مؤلّف آنها برای ما شناخته نشد چون: *ترغیب الصلوة*، *سراج العارفین* و *کلمات قدسیه* نیز اشاره کرد.

ویژگی‌های سبکی: در بررسی خصایص سبکی معدن‌المعانی باید دو جنبه را در نظر داشت: نخست آنکه بر پایهٔ مجلس‌گویی شکل گرفته است و گفتاری بودن زبان با همهٔ خاصه‌هایش در آن تأثیر گذاشته است، دیگر آنکه در منطقه‌ای دور از مراکز اصلی زبان فارسی پدید آمده و طبعاً نوع کلمات و نحوهٔ بیان فارسی‌گویان هند در آن قابل ملاحظه است. در ارتباط این متن با مجلس‌گویی باید یادآوری کنیم که تعلیم به قصد ارشاد و وعظ که مهم‌ترین هدف برگزاری این‌گونه مجالس است، زبانی ساده، روان و قابل فهم را طلب می‌کند؛ امّا از آنجا که این مجالس به احتمال بسیار بعدها تنظیم شده، صورتی پیراسته‌تر از زبان گفتار و نزدیک به زبان نوشتار پیدا کرده است. از این رو، نثر *معدن‌المعانی* ترکیبی از ویژگی‌های زبان گفتار و زبان نوشتار است. در جستجوی خصائص سبکی این کتاب، هدف ما آن بود که تا حد توان بکوشیم برخی از ویژگی‌های سبکی آثاری را که در شبه‌قارهٔ هند نوشته شده‌اند معرّفی کنیم. برای سهولت بررسی، یافته‌های خود را به سه حوزهٔ زیر تقسیم کرده‌ایم:

گویش: آنچه می‌توان از گویش فارسی رایج در حوزهٔ زیست مؤلّف (هند) دانست و بیشتر به ساخت زبانی (زبان گفتاری) او مربوط است.

واژگان: واژگان ویژه‌ای که به عصر و محیط زندگی و موضوع سخن مؤلّف مربوط است.

تأثیر زبان عربی: آنچه تحت تأثیر رابطهٔ مؤلّف با زبان عربی و موضوع سخن او در گفتارها، از زبان عربی وارد متن فارسی شده است.

گویش: آثار گویش محلی مؤلف در ملفوظات گوناگون است:

۱) حذف

با اینکه «حذف» در برخی صورت‌ها در زبان نوشتار نیز وجود دارد؛ امّا به نظر می‌رسد انواع مختلف آن از آشکارترین خصیصه‌های زبان گفتار است. در اینجا به نمونه‌هایی

اشاره می‌کنیم:

حذف فعل بدون قرینه به گونه‌ای که در زبان رسمی کمتر اتّفاق می‌افتـد: «هرچنـد ایشان عارف‌تر [باشند]، خود را چنان دانند که هنوز نشناخته‌اند» (ص۱۲).

«بندگی مخدوم، عظّمه‌الله، فرمود که از این‌روی که عصمت نیست، وجود خطا جـایز [است]» (ص ۱۷).

حذف حرف اضافه: «اگر مؤمنی [در] امانت خیانت می‌کند حکم به کفر او نیست؟» (ص ۹).

«همچنین [در] بعضی آیات که لفظ کفر افتاده است، در محلّی بر این حمل کنند» (ص۱۰).

«این را به خوف عار می‌پنداشتند از دین آبای خود بگردند، [به] سبب سری و لحوق عار کافر ماندند» (ص۱۲).

۲) کاربرد صورت گفتاریِ سوم شخص جمع ماضی

کاربرد این ساخت را نیز می‌توان متأثر از زبان گفتار و به‌نوعی در زمرهٔ ویژگی «حـذف» دانست. هرچند در متن ما در بسیاری از موارد صورت نوشتاری آن به کار رفته است؛ امّا صورت گفتاری آن نیز دیده مـی‌شـود. مانـند: «طعـامی نیـز آورده بودنـد، پـیش یـاران **کشیدن**» (ص ۳۸).

«آن عورت و شوهر او، به دل و جان دوست‌داشتن **گرفتن** و شـفقت ایشـان هـر روز زیادتر می‌شد» (ص ۶۱).

«چون در غار **رفتن**، حق، تعالی، در حق ایشان عنایت فرمود» (ص ۷۲).

۳) جابه‌جایی اجزای جمله [ساختار نحوی]

«زود بگو این جواب» [تقدیم فعل] (ص ۵).

«تخصیص در حق مهتر آدم، فایده چه بود؟» به جایِ «فایدهٔ تخصـیص در حـق مهتر آدم چه بود؟» [تأخیر نهاد] (ص ۲۱).

«به حاضران مجلس روی مبارک آورد» [تأخیر نهاد] (ص ۳۹).

«در مجلس شریف، وقت نماز پیشین بود که هندوی هشتایک‌ساله کم‌وبیش، بیامد» (ص ۶) [تأخیر قید صفت]. این نوع جابه‌جایی در *فوایدالفؤاد* نیز نمونه‌هایی دارد: «فرمـود

که من به قدر دوازده ساله بوده کم و بیش، لغت می‌خواندم» (حسن سجزی دهلوی، ص۷۹).

«مولانا برهان‌الدین بلخی حکایت کرده است که من خرد بودم به قیاس پنج شش ساله کم و یا بیش، برابر پدر خود در راهی می‌رفتم» (ص۲۸۴).

۴) آوردن نشانهٔ نکرهٔ «ی» برای موصوف و صفت

«خری بود لاغری» (ص ۶۱)؛ «درویشی مسافری» (ص ۱۰۴). بسنجید با «درویشی صادقی تمامی» (ص ۲۳) ؛ «درویشی صاحبدلی» (ص ۴۰)؛ «منزلی درازی» (ص ۷۴)؛ «اسبی خوبی» (ص ۱۲۸)؛ «درویشی زردحالی ضعیفی» (ص ۱۸۹) در *فوایدالفؤاد*.

۵) ساخت مجهول از فعل لازم

هرچند این نوع کاربرد در مورد بعضی از افعال در برخی از متون سابقه دارد، اما از آنجا که صورت‌های نادری هستند، در متن ما نیز قابل تأمّل هستند.

ایستاده شدن: «هرکه برای زیارت بیاید، برابر خط‌ها **ایستاده می‌شود،** زیارت رسول، علیه‌السّلام، و آن دو یار می کند» (ص۷۶). نظیر در *تاریخ فیروزشاهی* (ص۴۲۰): «ناظر و وقوف با کل نواب پس پشت نائب وزیر ایستاده می‌شدند».

مرده شدن: «هرکه با وضو بود و بدو مرگ در رسد، او را شهادت داده شود؛ یعنی شهید **مرده شود**» (ص ۸۵؛ نیز، رک: صادقی، ص۱۳۷).

۶) تخفیف در واژگان

ناوردن [نیاوردن] (ص ۱۲)؛ بآفرید [بیافرید] (ص ۱۵)؛ استاده [ایستاده] (ص ۴۱)؛ بآمد [بیامد] (ص ۶۴)؛ پرآهن [پیراهن] (ص ۱۴۷).

۷) صورت‌های خاص افعال

الف) صورت‌های خاص افعال متعدی: برخی از فعل‌های متعدی با افزودن جزء «اند» یا «انید» به بن مضارع آنها، علاوه بر مفعول به متمم نیز نیاز پیدا می کنند؛ امّا گاهی این نوع از افعال متعدی معنای «واداشتن کسی به انجام دادن کاری» را پیدا می‌کنند که این ساخت را وجه کنانشی (Causatif) می‌خوانند. (خانلری، ج۲، ص ۱۱۹) برخی از این نوع افعال در *فوایدالفواد*، تاریخ *مبارک‌شاهی* و *تاریخ فیروزشاهی* نیز آمده‌اند. مانند:

ــ **کاوانیدن:** [صورتی از ساخت متعدی «کاویدن»]، «بندگی مخدوم، عظّمه‌الله، فرمود که مردی بود بدر نام، و این چاه را **کاوانیده بود؛** همان نام افتاد» (ص ۱۱۸).

«گردبرگرد لشکر خود کنگره بندانید و خندق کاوانید» (شمس سراج عفیف، ص۱۱۱، ۱۲۶).

ــ **کنانیدن:** [صورت متعدی از «کردن»] «مناسب این معنی حکایت فرمود که بیوه‌بچّه‌ای مرید بزرگی شد، و آن بزرگ آن مرید را خلوت فرمود و طعام کم **کنانید؛** چنان‌که لاغر و ضعیف گشت» (ص ۲۸۰).

«بعده، به مولانا ابوالقاسم و مولانا ابوالحسن روی مبارک آورد و فرمود که در خانهٔ خود ببرید، تطهیر امروز **بکنانید**» (ص ۶).

«درین میان شمس دبیر قدری طعام بساختی و دو سه یار را طلب کردی و افطار **کنانیدی**» (حسن سجزی دهلوی، ص ۱۹۴).

«سلطان فیروزشاه را فتح غیبی روی نموده ابواب بهروزی گشوده تمام خلق بازار بزرگ که اسیر مغلان شده بودند هر همه را رها **کنانیده**» (شمس سراج عفیف، ص۴۹، ۱۱۱، ۱۳۸، ۱۶۰).

«جمله غنایم و بهایم که بر دست مغل آمده بود رها **کنانیدند**» (سیهرندی، ص۷۳).

ــ **یادگیرانیدن:** [صورت فعل متعدی از «یادگرفتن»] «در ایّام خوردگی چندین کتاب‌ها مرا **یاد گیرانیده‌اند**» (ص ۶۸).

ساختن این نوع افعال متعدی، در آثار مؤلفان هندی نمونه‌های فراوانی دارد، چند نمونه:

ــ **دهانیدن:** «بعده شایست خان ملک جهجو را جامه **دهانیده** همان زمان در کره روان کرد» (سیهرندی، ص۵۹).

«الحاصل سلطان فیروزشاه در گجرات مانده حشم را تازه گردانیده غیروجهی را ششگان ده‌یازده **دهانیده**» (شمس سراج عفیف، ص ۲۲۰).

ــ **نویسانیدن:** «مضمون آن بر این جمله نویسانیده که (ما اینچنین شکار پیلان باختیم...)» (همو، ص ۱۷۷).

«گفتم ای خواجه من کتابی از تو به عاریت برده بودم آن از من غایب شده است.

اکنون نسخه حاصل خواهم کرد. همچنان که کتاب تو بود، کتابی دیگر خواهم **نویسانید** و به تو خواهم رسانید» (حسن سجزی دهلوی، ص۱۷۰).

ــ **آورانیدن:** «چون دور محمدشاه بن فیروزشاه رسید، سلطان محمد ابورجا را از آن مقام به اهتمام تمام آورانید» (شمس سراج عفیف، ص۴۹۲).

ــ **دوانیدن:** «ترکی در خانه خود بر سر چهجه نشسته بود، مرا بدید و آواز داد و غلامان را **دوانید**» (حسن سجزی دهلوی، ص۸۴).

ب) افعال خاص تحت تأثیر زبان گفتار: این افعال در زبان فارسی معیار کاربرد ندارند، ولی با در نظر گرفتن گفتاری بودن متن و خصایص مختص به آن، می‌توان این افعال را ازجملهٔ ساخت‌های فعل در زبان محاوره دانست.

ــ **جمع شده مانده‌اند**: (این فعل را می‌توان معادل «جمع شده بودند» حساب کرد و یا بنا بر ویژگی «حذف» در متن، شاید بتوان گفت که در اینجا شناسهٔ «اند» از فعل حذف شده است که در این صورت آن را با توجه به بافت معنایی جمله این‌گونه می‌توان خواند: «جمع شده[اند و در آنجا] مانده‌اند»).

«تا کوهی که در آن کافران **جمع شده مانده‌اند** بروند آن کوه را بستانند» (ص ۷).

ــ **رفتنا نشستن:** [به محض ورود در جایی نشستن]، «بعضی کسان چون در مسجد می‌روند **رفتنا می‌نشینند**، بعده تحیت مسجد می‌گزارند» (ص ۹۸).

۸) کلمات تحت تأثیر گویش

۱. دین روز: [= دیروز، روز گذشته] «عرفه دین‌روز گذشت، امروز چه می‌کنی؟» (ص۱۱۰).

۲. گشت: [= بازگشت، انحراف]، «نزدیک اهل مکاشفه، مستدلّ و مقلّد برابرند؛ ازاین‌جهت که چنان‌که مقلّد را از عقیدهٔ خود گشت تصور دارد؛ زیراکه مسائل عقیدتی به‌غیر دلیل و برهان گرفته است، همچنان مستدلّ را هم گشت تواند بود، در محلّی که خصم، دلیل فوق دلیل پیش او آورد» (ص۹).

۳. گفت: [= پیغام]، «از پیش در، به دست کسی گفت فرستاد که برو بگو عورتی از دین تو آمده است و او را مسئله‌ای دینی مشکل شده» (ص۵).

در *فوائدالفؤاد* (حسن سجزی دهلوی، ص ۱۶۲)، «گفته» به همین معنی به کار رفته است:

«دختر پادشاه از کسی بر درویشی گفته‌ای فرستاد که تو مرد درویشی. تو را با من طریق وصلت سخت دشوار می‌نماید».

۴. چونه: [= چگونه]، «قاضی اشرف‌الدین عرض داشت و در این محل آغاز کرد که چون این منسوخ شد، مباح چونه شد؟» (ص ۹۹).

۹) موصوف و صفت مقلوب:

«سه گام بازگشته بود، در چهارم گام یاد آورد که چه حاجت است که از پدر اجازت طلبم» (ص ۱۱).

«فلان درویش به سیوم گام به حق رسید» (ص۱۵۴).

۱۰) بیشتری [بیشترِ]:

«این بر قول بیشتری علماست» (ص ۹۸).

«بیشتری اهل سنّت و جماعت هم بر این‌اند که مادر مؤمنان گفته‌اند» (ص ۶۵).

«از بیشتری مشایخ منقول است که «مَن لَم یَرَ مُفلِحاً لَم یُفلِح» (ص ۱۴۹).

بیشتری گاه با حرف اضافهٔ «از» نیز به کار رفته است: «بیشتری از فقها و محدّثان و صوفیان بدانند که روا باشد؛ امّا متکلّمان می‌گویند روا نباشد» (ص ۲۲؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۱۴؛ سیهرندی، ص۷۳).

گاهی نیز معنایی نزدیک به «غالباً» دارد: «نظم اول این سورت بیشتری موافق است مر سورت که بالای سوره برائت است» (ص ۴۷؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۴۰ ؛ سیهرندی، ۱۲).

۱۱) صفت پیشین «چندین» با موصوف جمع با بسامد فراوان:

چندین کسان (ص ۱۳۸)؛ چندین زاهدان (ص ۱۵۱)؛ چندین علامات (ص ۶۲)؛ چندین چیزها (ص ۸۷)؛ چندین پیغمبران؛ (ص ۲۱)؛ چندین سخنان (ص ۱۸۱)؛ چندین کتاب‌ها (ص ۳۹)؛ چندین مخنثان (ص ۱۷۸) این صورت در *فوایدالفؤاد* نیز به کار رفته است. چندین فرزندان (ص ۷۷)؛ چندین علما و دانشمندان (ص۱۹۶).

۱۲) ترکیبات خاص

این ترکیبات چندگونه‌اند:

۱) اسم (علم عاقل) + نام

دقیانوس‌نام: «دقیانوس‌نام پادشاهی بود، دعوی خدایی کرده بود» (ص ۴۱).

بلقیس‌نام: «در چنین شهری رفته بودم که بلقیس‌نام پادشاهی است» (ص ۲۵).

بسنجید با ترکیبات «ملیح نام » (ص ۴)؛ «بلقیس نام» (ص ۲۵)؛ « بشیرنام» (ص۱۳۶) و «شهریار نام» (ص۳۰۴) در *فوائدالفواد*. و «ملیح‌توتون‌نام غلامی» (ص ۵۱)؛ «احمدنام» (ص ۵۰۴) در *تاریخ فیروزشاهی*.

۲) اسم + اسم+ ی

- **معماشکلی:** «ظاهر این، معمّاشکلی می‌نماید؛ یعنی کافر چگونه باشد؟» (ص ۱۰).
- **هدهدمرغی:** «بندگی مخدوم چون بدین حرف رسید، بر زبان مبارک راند که هدهدمرغی از قوت علم، بی‌باک‌وار، پیش سلیمان پیغمبر آمد و حجّت پیش آورد و نجات یافت» (ص ۲۵).
- **تناقض‌شکلی**: «ظاهر یکدیگر تناقض‌شکلی می‌نماید که یکدیگر معارض می‌شوند» (ص ۴۶).

۳) صفت+ اسم + ی

- **سهل‌تفاوتی:** «بندگی مخدوم فرمود که چون حج به‌جای جهاد شد، و جمعه به‌جای حج شد، سهل تفاوتی باشد؛ از این‌روی که حج جهاد نیست، حقیقةً، بلکه حکماً جهاد است» (ص ۱۱۴).

۴) اسم + گونه

- **ملزم‌گونه:** «چون آن زاهد در معرفت چندان شعور نداشت، ساکت گشت و ملزم‌گونه شد» (ص ۵).

ساخت اینگونه از ترکیب‌ها در *فوایدالفواد* بسامد فراوانی دارد. ازجمله: «سقیم‌گونه»

(ص ۳۳)؛ «عتاب‌گونه» (ص ۳۹)؛ «بیهوشی‌گونه» (ص ۲۹۰).

گاهی نیز [صفت + گونه] ترکیباتی از این نوع می‌سازد، برای نمونه: «شرمنده‌گونـه» در *فوایدالفواد* (ص ۲۸۶) و «سپیدگونه» در *تاریخ فیروزشاهی* (ص ۷۵).

۵) اسم + بچّه

- **وزیربچّه:** «خواجه شبلی، رحمةالله‌علیـه، وزیربچّـه بـود، و در شـهر خـود فرمانـدهی کردی» (ص ۱۳۳).
- **بیوه‌بچّه:** «بیوه‌بچّه‌ای مرید بزرگی شد، و آن بزرگ آن مرید را خلوت فرمود و طعـام کم کنانید؛ چنان‌که لاغر و ضعیف گشت» (ص ۱۸۰). اینگونه ترکیب‌ها در *فوایدالفؤاد*، *تاریخ فیروزشاهی* و *تاریخ مبارک‌شاهی* نمونه‌های فراوان دارد. بسنجید بـا ترکیبـات «ترک‌بچّه» (ص ۲۳)؛ «قصاب‌بچّـه» (ص ۱۰۴)؛ «سـگ‌بچّـه» (ص ۱۱۳)؛ «جـولاه‌بچّـه» (ص۳۰۴) در *فوائدالفؤاد*. «غلام‌بچّـه» (ص ۵۰۸) در *تـاریخ فیروزشـاهی* و «تـرک‌بچّـه» (ص۱۷۳) در *تاریخ مبارک‌شاهی*.

۶) پس‌افتاده (عقب‌تر)؛ پیش‌شده (جلوتر): «در وقت آمدن از همه خـران پـس افتـاده آمدی و دیگران که بر خران خود سوار بودند پیش شده می‌آمدند» (ص ۶۱).

۷) پیش‌شده‌کننده (پیشوا، پیش‌رو)؛ پس‌شده راننده (پس‌رو): «چگونه هلاک شود آن امت که پیش شده کننده آن من باشم و عیسی پس شده راننده ایشان» (ص ۷۳).

واژگان

۱) واژگان عصری

مقصود از واژگان عصری در اینجا کلماتی است که در آثار قرن هشتم به کار رفته‌اند یا در آثار این دوره بسامد بالایی دارند.

۱. **عورت:** [= زن]، «عورتی از دین تو آمده است و او را مسـئله‌ای دینـی مشـکل شـده. زود بیرون آی و جواب بگوی وگرنه زنّار خواهم شکست» (ص ۵؛ نیز رک: حسـن سـجزی دهلوی، ص ۲۶؛ شمس سراج عفیف، ص ۳۸؛ سیهرندی، ص ۱۲۹).

۲. **دانشمند:** [= فقیه، عالم دینی]، «در حال، آن دانشمند ثنویّه، زنّار خود بشکست و مسلمان شد» (ص ۵؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۱۲).

۳. **بندگی:** [= حضرت]، «بندگی مخدوم، عظّمه‌اللّه، فرمود که ایشان را که سهو شدی، از ادنی به اعلی شدی» (ص ۹۰؛ نیز رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۳۷؛ شمس سراج عفیف، ص ۸۳؛ سیهرندی، ص ۱۰۰).

۴. **مخدوم:** [= آقا، سرور]، «بندگی مخدوم را التماس کرد تا مسلمان شود. بندگی مخدوم کلمهٔ شهادت او را تلقین کرد» (ص ۶؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۳۳؛ سیهرندی، ص ۱۷۳) «مخدوم» عنوان احترام‌آمیزی است که جامی و عبدالغفور لاری نیز آن را در باب شیخ خود به کار برده‌اند (رک: عبدالغفور لاری، ص ۸۹).

۵. **بندگی مخدوم:** زین بدر همیشه به جای شیخ خود، منیری، «بندگی مخدوم» به کار می‌برد. این عنوان معادل «حضرت ایشان» است که جامی برای عبیدالله احرار به کار می‌برد (رک: جامی، ص ۳۹۳). «بندگی مخدوم نامور و شیخ دین‌پرور در مقابلهٔ سؤال سائل، جوابی شافی و بیانی به عبارات دلپذیر و اشارات بی‌نظیر ارزانی می‌داشت» (ص۲). این ترکیب در *فوائدالفؤاد* (حسن سجزی دهلوی، ص۳۷) نیز به کار رفته است. قابل ذکر است که امیرحسن سجزی در *فوائدالفواد*، از شیخ خود، مولانا نظام‌الدین، با عنوان «خواجه» یاد می‌کند (نیز، رک: شمس سراج عفیف، ص ۵۱).

۶. **مهتر:** [= بزرگ، نزدیک است به «حضرت»]، از واژگان خالص فارسی که برای احترام به کار می‌رود. این ترکیب در آثار حوزهٔ شمالی و شرقی خراسان نیز به کار رفته است (عابدی، ص ۸۱۳). «مهتر آدم متأمّل می‌بودند تا لایق این کدام کسب است» (ص ۱۴۷؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۲۶؛ شمس سراج عفیف، ص ۲۳).

۷. **خواجه:** [= بزرگ، سرور]، در متون این دوره مشایخ صوفیه را «خواجه» می‌خواندند. «خواجه حمید سوداگر عرض داشت: اگر مصحف یا ادعیه کهنه شود؛ چنانکه از کار بیرون رود، چه کنند؟» (ص ۴۸؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۴۳).

۲) واژگانی مخصوص حوزهٔ هند

برخی از واژگان متن از واژگانی هستند که در حوزهٔ شبه‌قاره کاربرد داشته‌اند. این کلمات دو نوعند: یا در اصل از زبان‌های هندوان‌اند و یا اصل آنها فارسی و عربی است، امّا با این صورت و معنی غالباً در آن ناحیه متداول بوده‌اند:

الف) واژگانی که اصل آنها هندی است

- **جیتل:** [نوعی سیم مسکوک]، «هرروز هرچه یافتی، پیش خواجه آوردی، تا روزبه‌روز کسی جیتلی می‌داد و کسی دانگی می‌داد و بعضی هیچ نمی‌دادند» (ص ۱۳۴؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۹۸؛ شمس سراج عفیف، ص ۹۹).
- **دایهه=** [؟]، «مولانا ضیاءالدّین بود دایهه روم سلطان بود، شیخ اسلامی داشت» (ص۴۰).
- **لنگهن:** [گرسنگی و فاقه و روزه‌ای که هندوان موافق آیین خود به جای آورند.]

لنگهنت گر تو را کند فربه   سیر خوردن تو را ز لنگهن به

(ص ۱۰۷)

ب) واژگانی که اصل آنها فارسی یا عربی است

- **جواری:** [ذرت، بلال]، «دیدند که در خانه چیزی موجود نبود؛ مگر مقداری جواری بود؛ به دست خود همان آس کردند و به دست مبارک خود پختند» (ص ۱۵۴؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۱۳۳).
- **چپا:** [سمت چپ در مقابل راست]، «همین‌که راستای حضرت رسالت بایستاد، حضرت رسالت، علیه‌السّلام، روی مبارک بگردانید، جانب چپا کرد» (ص ۶۴؛ نیز رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۳۶؛ شمس سراج عفیف، ص ۳۲۲).
- **راستا:** [سمت راست در مقابل چپ]، «همین‌که راستای حضرت رسالت بایستاد، حضرت رسالت، علیه‌السّلام، روی مبارک بگردانید، جانب چپا کرد» (ص ۶۴؛ نیز رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۳۶؛ شمس سراج عفیف، ص ۳۲۲).
- **شرفی:** در فرهنگ‌های دستیاب معنی‌ای برای آن نیافتیم. گویا نوعی شیرینی است. «شرفی و کاک آوردند، پیش او و حاضران مجلس کشیدند» (ص ۶).
- **شومت:** [شئومت، شومیت: شومی، شوم بودن (؟)]، گویا این کلمه در معنای «شئامت» در آن روزگار به کار می‌رفته است. «چند روز بر این گذشت که پسر قاضی را زحمت پیدا شد. قاضی یقین تصور کرد که از شومت آن است که با مرید شیخ ماجرا گذشت و از ناخوشی شیخ است» (ص۶۶؛ نیز رک: حسن سجزی دهلوی، ۱۴۲؛ شمس سراج عفیف، ۱۸۴). در *فوایدالفؤاد* (حسن سجزی دهلوی، ص۸۳) به صورت «شومیت» نیز به کار رفته است.

۳) واژگان پر بسامد متن

منظور از واژگان پربسامد در اینجا، کلماتی هستند که در هر صفحه‌ای از کتاب، بعضی از آنها را می‌توان یافت و حضور مکرر آنها، کتبی مانند *معدن‌المعانی* را از امثال خود متمایز می‌کند.

۱. **بعده:** [پس از آن]
۲. **بندگی:** [خدمت، حضور]
۳. **مخدوم:** [شیخ، استاد]
۴. **خواجه:** [لقبی برای بسیاری از مشایخ]
۵. **مهتر:** [حضرت، دربارهٔ پیامبر اسلام]
۶. **سبق:** [درس، مقدار درس]
۷. **فحسب:** [فقط، تنها]

۴) معانی خاص برخی از واژگان و ترکیبات

۱. آتی شدن: [رفتار کردن، عمل کردن]، «اگر بر حکمی روایت مسطور است؛ امّا بندگی بر آن وجه **آتی می‌شود** که ظاهر خلاف آن روایت می‌آید، در این صورت که اقتدا بر او دارد هم بر آن وجه **آتی شود** که روایت بر آن است یا بر آن وجه که آن بزرگ آتی شده است؟» (ص ۳۳).

۲. وارد کردن: [ایراد کردن]، «در جوهر فرد وارد شود ازاین‌روی که قابل تجزّی نیست، لازم آید که یکی باشد از روی حقیقت» (ص ۴).

۳. زبان راست کردن: [تقویت کردن، نیرومند کردن، چنانکه در «درست و راست کردن»، «راست و درست کردن» می‌توان فهمید.] در عبارت «زبان راست کردن» معادل «سخنوری کردن و زبان بازی کردن» آمده است. «بعده، فرمود که در این وقت علم می‌خوانند و هیچ بدان نمی‌روند، همین زبان راست می‌کنند. و اینچنین علم چه کار آید؟» (ص ۹۲).

۴. ازحد: [بیش از حد]، در دو نسخه از معدن‌المعانی چنین است و احتمال می‌توان داد که «بیش» ساقط شده باشد. «هم از اینجا، در خوش‌خوانی مولانا زین الدین حکایت فرمود که از حدّ خوش‌خوان بود و خوب خواندی و در پرده‌ها واقف بود» (ص ۴۰).

۵. با این بهم: [با وجود این]، «خواجه جنید را می‌آرند که اطّلاع بر حال خواجه

منصور حلاج داشت و با این بهم به کشتن او فتوی دادند» (ص ۳۳).

۶. گذشتن: [اگر این ضبط صحیح باشد، گذراندن، خواندن]، «بیچاره مختصر عقاید نسفی می‌گذشت تا بدین‌جا رسید که فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدى مَنْ يَشاءُ [الفاطر: ۸] (ص ۴۸).

۷. حاله: [حالت]، «در حاله‌ای که زبان خاموش بود، دل را ذاکر یابد و این انتهای مقام است در ذکر» (ص۱۲۷).

۸. نسبت کردن: [اندازه گرفتن]، «اگر باشد من درون گنبد بروم، قبر مبارک را ببینم، سعادتی حاصل کنم. هرچند منع کردند، نشنید. نسبتی کرد، بالای گنبد رفت» (ص ۷۵).

۹. گذاشتن: [رها کردن]، «فرض و مهم گذاشته به زواید سؤال کردن، چه وجه دارد؟» (ص۳۴).

«اگر غازی ملک را اطاعت کنی ما تو را بگذاریم» (سیهرندی، ص ۸۹).

۱۰. چشمک دادن: [چشمک زدن]، «برای طیبت حرکت، زمانی خاموش ماندی و دم نزدی و یاران را چشمک دادی که اکنون که خواهد گفت؟» (ص ۳۹).

۱۱. هوادار: [اهل هوی و هوس، منحرف از حق]، «منکر اخبار آحاد کافر نباشد؛ ولیکن هوادار باشد» (ص ۶۳).

۱۲. زحمت: [بیماری]، «زحمت» با این معنی، در آثار قرن هشتم به کار رفته است. رک. *لغت‌نامه*، ذیل «زحمت داشتن». «چند روز بر این گذشت که پسر قاضی را زحمت پیدا شد» (ص۶۶؛ نیز رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۵۹ ؛ شمس سراج عفیف، ص ۱۹۱ ؛ سیهرندی، ص ۴۰).

۱۳. خردگی: [خردی، خردسالی]، «در ایّام خوردگی (خردگی) چندین کتاب‌ها مرا یاد گیرانیده‌اند؛ چنان‌که مصادر و مفتاح‌اللغات و جز آن دیگر کتاب‌ها» (ص ۳۹؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ۷۸).

۱۴. برابر: [همراه، همپا]، «او نیز برابر ایشان بالای کوه رفت» (ص ۷؛ نیز، رک: حسن سجزی دهلوی، ص ۸۴؛ شمس سراج عفیف، ص ۶۸ ؛ سیهرندی، ص ۷).

۱۵. مساس: [عربی؟]، ظاهراً در اینجا اصطلاحی عصری و در معنی «برابر، بها» آمده است. «از این مقام، مکانی و جایگاهی جز بهشت مراد نمی‌دارند، بلکه حقیقت ایشان را هم در بهشت، با وجود خوردن و آشامیدن، کاری و شغلی باشد که آن را بهشت و نعیم بهشت مساس نباشد» (ص ۵۹).

۵) ترکیب‌های کنایی

۱. **زبان بر کسی دراز کردن:** [از او عیب‌جویی کردن، بر او اعتراض کردن]: «زبان را بر صحابهٔ رسول، علیه‌السّلام و رضی‌اللهٔعنهم، درازکردن روا نباشد و ایشان را به کفر و یا بدعت منسوب کردن روا نبود» (ص ۶۵).

۲. **کسی را درمیان آوردن:** [میانجی و واسطه قرار دادن]: «تا این بلا زیادت نشده است، بروم شیخ را خشنود گردانم. کسی را درمیان آورد، خود ساختگی دعوت کرد و به خدمت شیخ فریدالدین، رحمةالله‌علیه، آمد (ص ۶۶).

۳. **صفا کردن:** [آشتی کردن، صلح کردن]: «بندگی مخدوم ببخشند و صفا کنند. قاضی بسیار الحاح نمود تا صاف شود» (همان‌جا).

«در سه وقت نزول رحمت باشد: یکی در حالت سماع، دوم در وقت طعام که بر نیّت قوت طاعت خورند، سوم در وقت ماجرا و صفا کردن درویشان» (حسن سجزی دهلوی، ص۱۰۶).

«شیخ کبیر، قدس الله سره العزیز، فرمود که صفا کنید» (همو، ص ۱۹۲).

۴. **صاف شدن:** [یک‌رو شدن و یک‌رنگ شدن و در اینجا نزدیک است به معنای «خالی کردن دل از کینه و فراموش کردن آزردگی و ناراحتی»]: «بندگی مخدوم ببخشند و صفا کنند. قاضی بسیار الحاح نمود تا صاف شود» (ص ۶۶).

۵. **سر آمدن:** این ترکیب در در متون مختلف به معنای کنایی «به آخر رسیدن، سپری شدن و کامل شدن» آمده است. در اینجا در معنای تازهٔ «پیش آمدن و اتفاق افتادن» به کار رفته است. «از اینجا، این حال سر می‌آید که نخواهند نام الله به زبان رانند، ازاین‌جهت که گفتیم» (ص ۱۹).

۶. **محبوب بودن با چیزی/کسی:** [انس و الفت داشتن]: «شیث را هم از ابتدا با خلوت محبوب بود» (ص ۱۴۷). ما نمونهٔ دیگری برای این تعبیر نیافتیم.

۷. **جامه گرد آوردن:** [اظهار بیزاری کردن، دوری جستن]: «شیخ، چرا جامه گرد می‌آری که جامهٔ من نجس نیست، پاک است» (ص ۱۸۳).

۸. **خود را بیرون زدن:** [از میان جمع بیرون آمدن]: «بزرگی در این مقام رسیده بود که دل او ذکر می‌گفت و او به گوش می‌شنید. خود را بیرون زد، و از خلق بگریخت» (ص ۱۲۷).

تأثیر زبان عربی

تأثیرپذیری از آموخته‌های زبان عربی مؤلف، چه در واژگان و چه در ساختار دستوری عبارات در متن آشکار است. بسیاری از واژگان عربی راه‌یافته به متن به اقتضای موضوع کتاب در حوزهٔ اصطلاحات دینی و عرفانی است. کلماتی مانند «ادعیه، اجتهاد، اجماع، احتراز، تسبیح، تکفیر، جلی، خفی، زکات، صلات، صوم، فتوا، فریضه، مباح، مستحب، مشتبه، ملتبس، جایزالعصمة، واجب‌العصمة» را باید از این‌گونه حساب کرد.

امّا در موارد بسیار دیگری نیز واژگان و ترکیبات عربی را به‌ویژه در ساخت بدل، مضاف‌الیه و جملات معترضه می‌بینیم که پیش از این به نمونه‌ای از آنها اشاره کردیم. آشکارا پیداست که گوینده همانند زبان اهل مدرسه که آموخته‌های او غالباً به زبان عربی است، خواسته و ناخواسته، عبارت‌های عربی را در سخنان خود به کار می‌برد. از جمله: «اعرف الناس، اعنی، اَی، تعظیما لها، تعلیما لامّة، علی القطع، علی حِده، فحسب، فی الجمله، کماهو، مشهور کالمتواتر، مع هذا، مهماامکن، نقل حدیث بالمعنی».

ازجمله تأثیرات دستوری زبان عربی در این متن، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

آوردن صفت مؤنث در مطابقت موصوف و صفت: صورت داخله (ص ۵۱)؛ صورت خارجه (ص ۵۱؛ مقایسه کنید با «عورات مستورات و سرپوشیدگان مخدرات» در *تاریخ فیروزشاهی*، ص ۱۱۹)

آوردن صفت مؤنث برای جمع مکسر: اوقات مکروهه (ص ۹۴)؛ امم ماضیه (ص ۱۳۲). (نیز، «ایام سافله و قرون ماضیه» در *تاریخ فیروزشاهی*، ص ۱۸۱؛ «خصال مرضیه»، ص ۱۹۴؛ «اوصاف حمیده» در *تاریخ مبارکشاهی*، ص ۱۳)[۱]

ساخت مصدرهای عربی: غیریّت (ص ۱۸)؛ بشریّت (ص ۱۹)؛ کبریّت (ص ۹۴)؛ شرعیّت (ص ۹۹).

کاربرد خاص واژگان عربی

۱. **مُذهِب**: اسم فاعل و به معنای «پاک‌کننده». «بندگی مخدوم فرمود که اینجا وارد شود که سیئه مذهب حسنات نیست، و سعایت‌کردن یکی از سیئات است؛ پس، احباط عمل از آن چگونه آید، اللّه‌اعلم» (ص ۵۵).

---

۱. وجود شواهدی از این نوع در کتاب‌هایی مانند *تاریخ فیروزشاهی* و *تاریخ مبارک‌شاهی* نشان‌دهندهٔ تأثیر زبان عربی در نثر آن دوره در شبه‌قاره، حتی در متونی خارج از حوزهٔ دین و تصوف است.

۲. **اَیسر:** صفت تفضیلی و به معنای «آسان‌تر». «اگر از نماز ملول شود، در تلاوت قرآن مشغول شود؛ که تلاوت از صلات ایسر است» (ص ۱۳۵).

۳. **اَتم:** صفت تفضیلی و به معنای «تمام‌تر». «ذکری در این افتاد که ذکر اتمّ است یا فکر، یا میان ایشان تفاوتی نیست؟» (ص ۱۳۲).

۴. **مُطالَب:** اسم مفعول و به معنای «طلب‌شده، خواسته‌شده». «هر کسی را مطالب به عمل مذهب خویش است؛ قول مذهب دیگری که بر خود لازم نکرده است» (ص ۸۸).

۵. **اتیان**: مصدر باب «اِفعال» و به معنای «آوردن». «ذل را به سواد نسبت کنند، استعارةً؛ امّا فردا چون امروز ارتکاب معصیت بود و اتیان محرمات؛ پس فردا سواد وجه، معصیت و افلاس از طاعت بود» (ص ۵۳).

۶. **غَلطه:** اسم مرّه و به معنای «یک‌بار خطا کردن در سخن». «این غلطه است، بدین هم آمده است؛ امّا منهی آن است که در نماز در حالهٔ قیام سوی یک پای میل باشد. باید که در نماز پاها هر دو برابر دارند؛ چنان‌که میل به یک پای نباشد» (ص ۱۰۴).[1]

۱. *معدن‌المعانی* در سال ۱۳۰۱ ش/ ۱۸۸۴ م در مطبع شرف‌الاخبار بهار در دو جلد (جلد اول شامل باب ۱-۲۴ و جلد دوم شامل باب ۲۵-۶۳) به چاپ سنگی رسیده است؛ ولی تاکنون متن مصححی از آن ارائه نشده است. نگارندگان جلد اول (۲۴باب نخست) آن را بر مبنای دو دست‌نوشتهٔ شناخته‌شده در ایران تصحیح کرده و با امید پیدا شدن زمینه و شرایط مساعد برای چاپ این اثر، تصحیح ادامهٔ باب‌ها را نیز آغاز کرده‌اند.

منابع

ابراهیم قوام فاروقی، *شرفنامهٔ منیری یا فرهنگ ابراهیمی*، تصحیح حکیمه دبیران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.

انوار احمد، *مشایخ فردوسیه کی علمی و عرفانی خدمات کاایک مطالعه*، مرکز تحقیقات فارسی علیگره مسلم یونیورسس علیگرهـ ۲۰۰۹م.

جامی، نورالدین عبدالرحمان، *نفحات‌الأنس من حضرات القدس*، تصحیح محمود عابدی، اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.

حاجی خلیفه، *کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*، دارالفکر، ۱۹۸۲م.

حجتی، حمیده، «شرف‌الدین منیری»، *دانشنامهٔ ادب فارسی در شبه‌قاره* (هند، پاکستان، بنگلادش)، به سرپرستی حسن انوشه، ج۴، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.

حسن سجزی دهلوی، *فوائدالفؤاد* [ملفوظات نظام‌الدین اولیا]، تصحیح محمد لطیف ملک، روزنه، تهران، ۱۳۷۷.

حسنی، عبدالحی، *نزهةالخواطر*، دائرةالمعارف العثمانیه، حیدرآباد، ۱۳۵۰.

خانلری، پرویز، *تاریخ زبان فارسی*، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.

دهخدا، علی‌اکبر، *لغت‌نامهٔ*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.

رضوی برق، سید محمد طلحه، *مشایخ سخن‌پرداز بهار*، ریڈر و صدر شعبه فارسی و اردو، ایچ ـ ڈی ـ جین کالج آره.

رضوی، سید اطهر عباس، *تاریخ تصوف در هند*، ترجمه منصور معتمدی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۰.

سبحانی، توفیق، *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۹۱.

سهروردی، ضیاءالدین ابوالنجیب، *آداب‌المریدین*، ترجمهٔ عمربن محمدبن احمد شیرکان، تصحیح نجیب مایل هروی، مولی، تهران، ۱۳۶۳.

سید مطیع‌الامام، *شیخ‌شرف‌الدین احمدبن‌یحیی منیری و سهم او در نثر متصوفانهٔ فارسی*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۲.

سیهرندی، یحیی‌بن احمدبن عبدالله، *تاریخ مبارک‌شاهی*، تصحیح محمّد هدایت حسین، اساطیر، تهران، ۱۳۸۲.

شاه شعیب فردوسی، *مناقب الاصفیاء*، کلکته، ۱۳۱۳.

شمس سراج عفیف، *تاریخ فیروزشاهی*، تصحیح ولایت حسین، مقدمه و فهرست‌ها از محمدرضا نصیری، اساطیر، تهران، ۱۳۸۵.

شهریار نقوی، سید حیدر، *فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۱.

صادقی، علی‌اشرف، *مسائل تاریخی زبان فارسی*، سخن، تهران، ۱۳۸۰.

صافی، قاسم، *تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۷.

صباح‌الدین عبدالرحمن، *بزم صوفیه*، ایم، ای، اسلام‌آباد، ۱۹۹۰.
عابدی، محمود، مقدمه و تعلیقات بر *کشف‌المحجوب*، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، سروش، تهران، ۱۳۸۹.
عبدالغفور لاری، *تکملهٔ نفحات‌الانس*، تصحیح محمود عابدی، جام گل، کرج، ۱۳۸۰.
غلام سرور لاهوری، *خزینة الاصفیاء*، نول کشور، کانپور، ۱۳۲۰ق.
فیضی سرهندی، الله‌داد، *مدارالافاضل*، به اهتمام دکتر محمد باقر، لاهور، ۱۳۳۷.
قاسمی شمسی، ابوالکلام، *تذکرهٔ علمای بهار*، جامعهٔ اسلامیهٔ قاسمیه بالاساتهـ، ۱۹۹۵م.
گنجینهٔ بهارستان (تاریخ و جغرافیای شبه‌قارهٔ هند)، به کوشش جمشید کیانفر، تهران، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۸.
لعلی بدخشی، لعل‌بیگ، *ثمرات‌القدس من شجرات‌الانس*، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۶.
محدث دهلوی، عبدالحق، *اخبار الاخیار فی اسرار الابرار*، تصحیح علیم اشرف‌خان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
محموده هاشمی، *تحول نثر فارسی در شبه‌قاره در دورهٔ تیموریان متأخر*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۷۵.
منزوی، احمد، *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ گنج‌بخش*، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۵۷.
منیری، شرف‌الدین احمدبن‌یحیی، *معدن‌المعانی*، کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، عکس ش ۲۹۷۰.
ـــــــــ ، کتابخانهٔ مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، عکس ش ۹۷۴۵/۱.
هدایت، رضاقلی‌خان، *تذکرهٔ ریاض‌العارفین*، تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.
Habib, Irfan, *An Atlas of The Mughal Emptre*, Oxford University Press, Delhi, 1986.
Sadeqi, Ali Ashraf, "Persian Dictionaries", Encycloredia Iranica (Vol. 7), Ehsan Yarshater, California, 1996, p. 387-390.